

جلد دوم

تاج نیمه شب

بخش اول

مجموعه
سریر شیشه ای



سریر شیشه ای

THRONE OF GLASS

تاج نیمه شب

سارا جی. ماس
افشین اردشیری

فصل اول

پرده‌هایی که در اثر طوفان بیرون از پنجره پیچ‌وتاب می‌خورد، تنها نشانه‌ی ورودش بود. هیچ‌کس متوجه بالا رفتن او از دیوار خانه‌ی ویلایی بزرگ نشد و سروصدای طوفان باعث شد کسی صدایش را هنگام بالا آمدن از ناودان، بالا کشیدن خودش از لبه‌ی پنجره و پریدن به داخل راهروی طبقه‌ی دوم نشنود.

با شنیدن صدای قدم‌هایی شتاب‌زده بر کف راهرو به‌سرعت در سایه‌ی رواق^۱ پنهان شد. به کمک کلاه ردایش و نقاب سیاهی که بر سر گذاشته بود، در سایه ذوب و با آن یکی شد. دختری خدمتکار از کنارش عبور کرد و غرولندکنان پنجره را بست و لحظه‌ای بعد از پلکان سمت دیگر راهرو پایین رفت و ناپدید شد. دختر خدمتکار متوجه رد پای خیس روی کف راهرو نشد.

آذرخشی درخشید و راهرو را روشن کرد. آدمکش نفسی عمیق و طولانی کشید و نقشه‌ای را که پس از سه روز خسته‌کننده زیر نظر گرفتن خانه طراحی کرده بود از سر گذراند. خانه در دامنه‌ی بیرونی و حومه‌ی بل‌هیون^۲ قرار داشت.

۱. رواق به سایبان و ایوان مسقف و مانند آن می‌گویند. در اینجا منظور از رواق گودی‌های مسقف دیوار درون خانه است که در ساختمان‌های قدیمی و باستانی به منظور قرار دادن وسایل، مجسمه و گلدان و روشنایی و امثالهم به کار می‌رفت.

بر کیسه‌ی آویزان از انگشتان قهرمانش بود. مانند سه مرتبه‌ی قبل پس از انجام مأموریت روی یک زانو در برابر شاه نشست و سرش را پایین انداخت. دوریان هویلارد^۱ در کنار تخت شیشه‌ای پدرش ایستاده بود و آدمکش می‌توانست نگاه چشمان فیروزه‌ای او را بر خود احساس کند. بین او و اورنگ شاه، مثل همیشه فرماندهی نگهبانان سلطنتی کیال وست‌فال^۲ ایستاده بود. سلینا از سایه‌ی کلاه ردایش خطوط چهره‌ی فرمانده را بررسی کرد. با دیدن حالت سنگ‌مانند چهره‌اش می‌شد تصور کرد با آدمکش کاملاً بیگانه است. اما این چیزی بود که از او انتظار می‌رفت و بخشی از بازی‌شان بود که چندماه اجرا کرده و در انجامش ماهر شده بودند. اما با وجودی که کیال دوست و فرد معتمدش بود، فرماندهی نگهبانان شاه و بالاتر از هر چیز مسئول حفظ جان خانواده‌ی سلطنتی حاضر در این تالار بود. شاه صحبت کرد: «بلند شو!»

سلینا هنگام برخاستن سرش را بالا گرفت و کلاهش را عقب داد. شاه دستش را در هوا چرخاند و عقیق سیاهش در نور عصرگاهی برق زد. «تمام شد؟»

سلینا دستش را درون کیسه کرد و سر بریده را در برابر شاه بر زمین انداخت. سر بریده با صدایی لزج و چسبناک روی مرم‌چرخید و همه ساکت شدند. سر با چشمان شیری به سمت سریر مرصع شاه چرخید. دوریان قامتش را راست کرد و رویش را از سر گرداند. کیال بی‌حالت به او خیره بود. سلینا گفت: «کمی مقاومت کرد.» شاه به جلو خم شد و چهره‌ی له‌شده و زخم‌گرددن را بررسی کرد و گفت: «اصلاً نمی‌تونم چهره‌ش رو بشناسم.»

چیزی راه گلوی آدمکش را بست اما توانست لبخندی بزند. «متأسفانه سفر با اجساد مهربون نیست اعلیحضرت.» بعد سلینا کیسه‌اش را جست‌وجو کرد و دستی را از آن بیرون کشید و ادامه داد: «این هم مهر انگشتریش!»

1. Dorian Havilliard

2. Chaol Westfall

دختر سعی کرد چندان توجهی به گوشت فاسدی نداشته باشد که در دست نگه داشته و بویش هر روز متعفن‌تر از روز قبل می‌شد. دست را به سمت کیال گرفت. فرمانده که با چشمان برنزی‌رنگش به دوردست‌ها خیره بود دست را گرفت و به شاه داد. لب شاه با بیزاری جمع شد اما انگشتر را از انگشت خشک جسد بیرون کشید و دست را به سمت سلینا پرتاب و انگشتر را بررسی کرد.

توانست منقبض شدن عضلات دوریان را کنار پدرش احساس کند.

روزهایی که سلینا مشغول تمرین و مبارزه با رقبا برای کسب عنوان قهرمان شاه بود، به نظر نمی‌رسید شاهزاده به گذشته‌اش اهمیتی بدهد. اما مگر توقع داشت وقتی به قهرمان شاه تبدیل شد چه اتفاقی بیفتد؟ البته سلینا فکر می‌کرد دست‌وپای بریده حتی در مردمی که ده‌ها سال تحت ستم فرمانروایی ادرلن زندگی کرده‌اند هم حالت تهوع ایجاد می‌کند و دوریان به‌عنوان کسی که هرگز در هیچ نبردی شرکت نکرده و صف مردمی را که در غل و زنجیر به‌سمت کشتارگاه برده می‌شدند ندیده...

شاید همین که تا حالا استفراغ نکرده بود باید سلینا را تحت تأثیر قرار می‌داد. شاه که انگشتر مرد مرده را یکسره در دست می‌چرخاند پرسید: «همسرش چی؟»

سلینا لبخندی شیطانی زد و دستی ظریف را از کیسه‌اش بیرون آورد که انگشتری طلایی در انگشت داشت. «به بقایای جسد شوهرش ته دریا زنجیر شده!» روی انگشتر تاریخ ازدواج حک شده بود. دست را به سمت شاه گرفت، اما شاه سرش را به طرفین تکان داد. وقتی دست را به درون کیسه بازمی‌گرداند جرئت نداشت به چهره‌ی دوریان و کیال نگاه کند.

شاه زمزمه کرد: «بسیار خب...» وقتی چشمان سیاه شاه، او و کیسه و سر بریده را با دقت نگاه کرد آدمکش بی‌حرکت ماند. سرانجام بعد از لحظاتی طولانی فرمانروای ادرلن ادامه داد: «نشانه‌ی شورش‌های پراکنده اینجا توی پایتخت دیده شده. گروهی از افراد در ریفت‌هولد جمع شدن و می‌خوان به هر وسیله‌ی ممکن من